

به نام خدا

# مبانی سه مکتب؛ انتقادی، تفکیک و سکولاریسم

مؤلف :

دکتر شمسی کاظمی

انتشارات ارسطو  
(چاپ و نشر ایران)  
۱۴۰۰

سرشناسه: کاظمی، شمسی، ۱۳۲۴ -  
عنوان و نام پدیدآور: مبانی سه مکتب؛ انتقادی، تفکیک و سکولاریسم / مولف  
شمسی کاظمی.  
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۲۵۳ص: جدول.  
شابک: ۰-۷۶۴-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸:۷۶۰۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۴۹ - ۲۵۳.  
موضوع: مکتب‌های جامعه‌شناسی  
موضوع: Schools of sociology  
موضوع: مکتب فرانکفورت  
موضوع: Frankfurt school of sociology  
موضوع: مکتب تفکیک  
موضوع: Tafkik school\*  
موضوع: دنیوی گرایی  
موضوع: Secularism  
موضوع: نظریه انتقادی  
موضوع: Critical theory  
رده بندی کنگره: HM۴۶۱  
رده بندی دیویی: ۳۰۱/۰۱  
شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۱۱۷۰۱  
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نام کتاب: مبانی سه مکتب؛ انتقادی، تفکیک و سکولاریسم  
مؤلف: دکتر شمسی کاظمی  
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)  
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر  
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰  
چاپ: مدیران  
قیمت: ۷۶۰۰۰ تومان  
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:  
<https://chaponashr.ir/ketabresan>  
شابک: ۰-۷۶۴-۴۳۲-۶۰۰-۹۷۸  
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



انتشارات ارسطو



# فهرست مطالب

شماره صفحه	عناوین
۷	مقدمه
۱۱	بخش اول : رویکرد فرانکفورتی ها به مدرنیست (نظریه انتقادی)
۱۳	فصل اول : نظریه انتقادی
۱۴	رویکرد فرانکفورتی ها به مدرنیست
۱۵	متغیرهای مفهومی
۱۵	خردابزاری
۱۶	فرهنگ تک ساختی
۱۷	فصل دوم : مارکس هور کهایمر، ادرنو و مکتب فرانکفورت
۲۱	فصل سوم : هربرت مارکوزه و مکتب فرانکفورت آلمانی
۲۴	فصل چهارم : هابرماس و مکتب فرانکفورت
۳۲	فصل پنجم : مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی
۳۶	فصل ششم : نظریه انتقادی در آثار؛ ریچارد اشلی، رابرت کاکس، اندرولینک لیتر و مارک هافمن
۴۵	نظریه فرهنگی
۴۹	منابع
	بخش دوم : بررسی رویکرد جریان اخباری گری و نواخباری گری (مکتب تفکیک) در
۵۰	خصوص حکومت دینی
۵۰	مقدمه
۵۲	فصل اول : نگاهی به تأسیس و بنیان جریان اخباری گری
۵۷	فصل دوم : پیشینه جریان اخباری گری
۷۸	فصل سوم : ادبیات و مبانی نظری اخباری گری

مفاهیم	۷۸
فصل چهارم : ظهور و پیدایش اخباریگری و نواخباری گر (مکتب تفکیک) از منظر تاریخی و اندیشه	۸۳
زمینه ها و پیدایش جریان اخباری گری	۸۳
بانیان و مؤسسين و وجه تسمیه اخباری گری	۸۵
اخباری گری و پیشینه	۸۷
اخباریون و بحث اجماع	۸۹
اخباریون و عقل	۹۰
اخباریون و صوفیه	۹۱
ضعف صوفیه ، خلاء علمای اعظم و رشد اخباری گری	۹۲
چگونگی شروع و رشد روایت گری از معصوم و اخباری گری	۹۲
اخباریون و اجتهاد و استنباط احکام شرعی	۹۴
اخباریون و رجوع به قرآن	۹۶
اخباریون و احادیث نبوی	۹۸
اجمال رویکرد اخباری گری	۹۹
سرانجام اخباری گری	۱۰۲
زمینه های ظهور مکتب تفکیک (نواخباری گری)	۱۰۴
مکتب تفکیک (نواخباری)	۱۰۶
میرزا مهدی غروی اصفهانی و مکتب تفکیک	۱۰۸
وجه تسمیه مکتب تفکیک	۱۱۰
بن مایه های فکری اعتقادی مکتب تفکیک	۱۱۱
مقایسه رویکرد اهل حدیث ، اخباریون و نواخباریون (مکتب تفکیک)	۱۲۰
فصل پنجم : حکومت دینی از منظر اخباریون و نواخباریون (مکتب تفکیک)	۱۲۴
حکومت	۱۲۴
انواع حکومت	۱۲۵
حکومت دینی	۱۲۵

حکومت غیر دینی	۱۲۶
حکومت دینی بعد از معصومین(ع)	۱۲۸
متکلمین و قاعده لطف در ضرورت حکومت	۱۳۰
ضرورت حکومت در عصر غیبت (ادله عقلی، قرآنی، روایی)	۱۳۱
اجمال ادله قرآنی و نقلی ضرورت حکومت	۱۳۳
نقش مردم در حکومت	۱۳۵
مشروعیت حکومت دینی	۱۳۷
ضرورت حکومت از نظر علمای شیعه	۱۳۸
استنباط احکام، کانون نزاع و چالش (سیاسی و غیرسیاسی)	۱۴۰
چالش مکتب بغداد (عقل گرا) و مکتب قم (نقل گرا) و فقه سیاسی	۱۴۱
طرح نظریه رکن رابع و دیدگاه عقل و دانش های بشری	۱۴۳
مبانی حکومت شیعی در عصر غیبت و نقش فقها در اجرای حدود الهی	۱۴۵
فرض و دیدگاه آنارشسیسم (فقدان حکومت)	۱۴۶
عدم تکلیف ایجاد حکومت دینی و اسقاط حکومت باطل	۱۴۷
تکلیف به اسقاط حکومت جائز	۱۴۸
وجوب اسقاط حکومت جائز و ایجاد حکومت عادل با مشروعیت دینی	۱۴۸
اداره و اصلاح جامعه از سوی فقهای عادل	۱۴۹
تحلیل نظریه های علمای اسلامی در خصوص نظام سیاسی	۱۵۳
حکومت مجتهد در نظریه اخباری ها	۱۵۵
افول بساط اخباریون « ولایت فقها »	۱۵۹
نگاه اخباریون به حکومت	۱۶۱
اخباریون و حکومت و حکام صفوی	۱۶۹
رویکرد علمای اخباری درباره حکومت دینی	۱۷۱
جمع بندی رویکرد اخباریون به حکومت دینی	۱۷۸
رویکرد علمای تفکیکی به حکومت دینی	۱۸۰
ولایت فقیه	۱۹۰

۱۹۲	..... همکاری با حکومت غیر فقیه شیعی
۱۹۴	..... تشابهات و تفاوت‌های مهم اخباریون و تفکیکی‌ها
۱۹۶	..... انجمن حجّیه (نواخبری‌گری عوامانه)
۲۱۰	..... فصل ششم: ارزیابی نهائی
۲۱۰	..... ارزیابی کلی
۲۱۰	..... الف: ارزیابی رویکرد اخباریون (مبانی و نگاه حکومتی)
۲۱۶	..... ب) ارزیابی رویکرد تفکیکیون (مبانی و نگاه حکومتی)
۲۱۸	..... اجمال مواضع اعتقادی و رویکرد حکومتی مکتب تفکیک
۲۲۱	..... ارزیابی نهایی
۲۲۴	..... منابع و مأخذ
۲۳۳	..... بخش سوم: ایمان و چالش‌های عصر جدید با نگاهی به «ایمان و اخلاق سکولار» ...
۲۳۳	..... مقدمه
۲۳۶	..... فصل اول: تبیین مفاهیم و پیشینه سکولاریسم
۲۳۶	..... مفهوم اخلاق
۲۳۷	..... اخلاق در اصطلاح
۲۳۷	..... مفهوم عقل
۲۳۷	..... عقل در لغت و اصطلاح
۲۳۹	..... مفهوم سکولاریسم
۲۳۹	..... انواع سکولاریسم
۲۳۹	..... سکولاریسم در مسیحیت (دینی)
۲۴۰	..... سکولاریسم در سیاست
۲۴۱	..... فصل دوم: منانی اخلاق و دین در نظر سکولاریسم
۲۴۷	..... نتیجه‌گیری
۲۴۹	..... منابع و مأخذ

## مقدمه

نظریه انتقادی، جنبشی فکری-فلسفی است که در سال ۱۹۳۰ در آلمان ارائه شد و به نقد جامعه و فرهنگ در سرتاسر علوم اجتماعی و انسانی می‌پردازد. چنان که هور کهایمر در برابر نظریه روش‌شناسی دکارت این نظریه (انتقادی) را مطرح نمود.

در گر موضوع مورد بحث، مکتب تفکیک است و آن مکتبی در علوم مذهبی شیعی است که پیروانش بر تفکیک آموزه‌های فلسفی از روش‌های دین‌شناسی تأکید دارند. این تفکر فلسفی با کوشش‌های «یعقوب بن اسحاق کندی» که بعد از فراگیری و هضم آن به شرح و تدریس آن اشتغال ورزید، منتشر شد. با ظهور فارابی و ابن سینا تفکر فلسفی وارد مرحله جدیدی شد؛ چرا که این دو متفکر، بعد از نقد و پژوهش فلسفه، به تحول آفرینی در آن و تعمیق مبادی و اصول آن اقدام کردند. این چنین بود که این تفکر با تکیه به مقولات عقلی‌اش راه خود را باز کرد؛ تفکری که خود را ضرورتی عقلی و غیرقابل نقد می‌دانست.

بر اساس موضوع ایمان و اخلاق سکولار، این بحث قابل طرح است که: در اخلاق سکولار، وحی، الهام و هدایت‌های متافیزیکی - که منبع اخلاق دینی است - ارزشی ندارد. به بیان دیگر در اخلاق سکولار مرجعیت و وثاقت هیچ منبعی جز خود انسان پذیرفته نیست، و عقل خودبنیاد بشر مرجع نهایی ارزش‌گذاری اخلاقی است. ولی در اخلاق دینی، ایمان حقیقی به مبدأ و معاد، التزام عملی به

احکام دینی، ارزش‌های اخلاقی را تضمین و شکوفا می‌کند و منشأ ضعف‌های اخلاقی موجود در جوامع دینی به ویژه جوامع مسلمان، بی‌توجهی به مبانی و عدم التزام عملی به تعالیم اصیل دین اسلام است.

با توجه به آنچه گفته شد، در ادامه مباحث این نوشتار، سه موضوع اساسی زیر طرح و بررسی می‌شود و این نوشتار، بحث و بررسی سه موضوع زیر را دنبال می‌کند:

۱- رویکرد فرانکفورتی‌ها به مدرنیست (نظریه انتقادی)

۲- بررسی رویکرد جریان اخباری‌گری و نواخباری‌گری (مکتب تفکیک) در خصوص حکومت دینی

۳- ایمان و چالش‌های عصر جدید با نگاهی به «ایمان و اخلاق سکولار»

بر اساس این رویکرد است که مکتب فرانکفورت با نام مؤسسه تحقیقات اجتماعی در آلمان در سال ۱۹۲۳ پایه‌گذاری شد. این مکتب که توسط ماکس هورکه‌ایمر در دانشگاه فرانکفورت بنیان‌گذاری شد، باعث مطرح شدن چهره‌های برجسته‌ای هم چون تئودور آدورنو، هربرت مارکوزه و والتر بنیامین و ... در جهان گردیده است. گرایش کلی طرف داران این مکتب، مارکسیسم بود. مکتب انتقادی در برگیرنده انتقاد از جامعه و نیز نظام‌های گوناگون معرفتی است و هدف نهایی آن افشای دقیق‌تر ماهیت جامعه است. انتقادهای عمده آن عبارتند از: الف) انتقاد به نظریه مارکسیستی ب) انتقادهایی به اثبات‌گرایی ج) انتقادهایی از جامعه‌شناسی د) انتقاد از جامعه‌نویس.

به طور کلی، این رویکرد از نظریات کارل مارکس ۱ الهام گرفته است و نخستین‌بار با تحلیل انتقادی افکار فلسفی و در مرحله بعد با انتقاد از ماهیت نظام سرمایه‌داری شکل گرفت، با این حال هدف غایی این مکتب آشکار ساختن دقیق‌تر ماهیت جامعه است.

همچنین اندیشه شیعه امامیه به دو مکتب اصولی و اخباری تقسیم می‌شود، اگرچه اخباریون به دو دسته حدیث‌گرای متقدم و اخبار محور محض تقسیم می‌شوند اخباری‌گری به عنوان یک جریان درون شیعی از زمان محمد امین استرآبادی با تألیف کتاب فوایدالمدینه، در سرزمین وحی دوره صفویه شروع می‌شود، آنها به بهانه حفظ اسلام واقعی و وحیانی ابواب اجتهاد و مرجعیت و



تقلید را حرام اعلام کردند. و به دلیل خطا پذیری عقل ظن و استدلال و رجوع به عقل و علوم عقلانی و فلسفی و علم رجال و کلام و رجوع به قرآن و تفسیر و تأویل قرآن توسط غیر معصوم را حرام اعلام کردند، و فقط حدیث ائمه معصوم و مرجعیت و حکومت ائمه را مناط دانسته و حتی حکومت را خاص آن‌ها و حکومت غیر معصوم در دوره غیبت را غصب دانسته اند. تا آنجایی که نقل حدیث از پیامبر(ص) را فقط و فقط از مجرای نقل ائمه معصوم قبول داشته و رجوع به علوم بشری از فلسفه تا عرفان و علوم دقیقه را حرام اعلام نمودند و دسته بندی احادیث معصوم توسط فقهای اجتهادی امامیه را قائل نیستند. آنها کتب اربعه حدیثی شیعه را ملاک می‌دانند و در این راه تاحدی پیش رفتند که بعضی از لایه‌های آنها افراط کردند و علمای اجتهادی را تکفیر کردند و این رویکردها به طور دقیق تر مشترک اخباریون و تفکیکیون (اخباریگری جدید) بوده خصوصاً این روش از مشترکات مبانی فکری بنیانگذار مکتب تفکیک با اخباریون بوده است. گرچه در اخلاف بانی مکتب تفکیک در خصوص رجوع به قرآن، توسط غیر معصوم، اجتهاد و مرجعیت و تقلید و بعضاً علوم عقلانی و عرفانی و بشری حرام اعلام نشده است و دافعه نسبت به علوم عقلانی عرفانی در نگاه تفکیکیون، خاصه کسانی که مبدع دسته بندی و عامل اعلام مواضع مکتب تفکیک اند بصورت پُر رنگ و جدی وجود دارد. در خصوص حکومت از اشتراکات مبانی اخباری‌گری و مکتب تفکیک مبنی بر آن است اختصاص حکومت به معصوم است و حکومت غیر معصوم را غصب میدانند. هر چند لایحه‌هایی از مجموع دو جریان به حکومت غیر فقیه جامع الشرایط در زمان غیر معصوم با این دلیل که تقلیل دهنده غصب میباشد، تحت عنوان حکومت جائرمؤمن که فقیه جامع الشرایط می‌تواند تمام اختیاریابخشی از اختیارات حکومتی مأذون عام از معصوم رابه او تفویض کند مشروع میدانند، و اخباریون بعد از برکناری و انزوای اصولیون و جدا کردن آنها از پیکره حکومت، بنا به دلایل تقیّه و کارگشایی کار مردم و یا واگذاری اختیارات مَسْنَدِ حکومت توسط فقیه مأذون به حاکم جائرمؤمن و به منظور حفظ یکپارچگی حکومت شیعی و تأثیرگذاری بر حکومت وقت برای کاهش مشکلات مردم در مناصب مذهبی و حکومتی از اداره موقوفات تا شیخ الاسلامی و امامت جمعه تا اداره اموال بی صاحب و وصیت و ازدواج و غیره راعهده دار بودند(بعضاً مداحنه‌های سنگین به پادشاه در دوره صفویه داشتند) در نهایت باید اذعان داشت خیلی از اخلاف بعدی بنیانگذار مکتب تفکیک هم در مبارزات دوران انقلاب با امام رهبر فقید انقلاب اسلامی در مبارزه با رژیم پادشاهی، همکاری داشتند.

وبعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با حکومت جمهوری اسلامی همکاری همراهانه داشتند. (البته زاویه و نگرش مقابله‌ی بعضی از سران تفکیک با حکومت هم در پژوهش حاضر مورد توجه جدی قرار گرفته است) بنیان‌گذار مکتب تفکیک و بعضی از خصیصین اودر قالب شاگرد خاص با ایجاد تشکیلات انجمن حجّتیّه نه تنها در مبارزات مردم فداکار ایران در مبارزه با رژیم ستمشاهی همکاری نکردند، بلکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم هیچگونه همکاری در سختی‌های انقلاب نداشتند. و در کنار جریانهای لیبرال مثل بنی صدر متهم به همکاری بودند و به طور صریح و آشکار مورد سرزنش و شماتت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی قرار گرفتند.

آخرین نکته قابل بحث در این نوشتار حول محور اخلاق دینی و سکولاریسم است. بر اساس باور حاکم بر این نوشتار باید گفت؛ ارزش حقیقی و کمال نهائی انسان بر اساس اخلاق دینی در قرب الهی و تشبّه به خداوند باید جستجو کرد که در سایه‌ی تجربه‌ی زندگی معنوی و سبک برخاسته از احکام الهی و رفتارهای اخلاق دینی شکل می‌گیرد. این رویکرد به معنای حذف رفاه و آسایش دنیوی انسان و عدم برخورداری و بهره‌مندی از نعمت‌های دنیوی نیست که بخواهد دنیا را از یاد ببرد و از آن تعریف ناشایست و توصیف زشتی داشته باشد. تنها این باور اعتبار دارد که وابستگی به عیز دین و دنیازدگی و غفلت از آخرت و ساحت معنایی و حقیقی انسان بر اساس معنویات مذموم شمرده شده است. در این باور دنیا وسیله قرب و راهی به سوی رشد اخلاقی و معنوی است. از نگاه دین‌شناسان و دین‌باوران اخلاق دینی یا دینی بودن اخلاق و رفتار مبتنی بر اخلاق و ارزش‌های دینی، ناظر به امر الهی است که در آن یعنی در حوزه‌ی دین، نظام اخلاقی بر اساس حسن و قبح ذاتی و عقلی تفسیر شده است.

در حالی که آموزه‌های اخلاقی دین شامل همه روابط چهارگانه آدمی یعنی رابطه با خدا، خود، هم‌نوعان و دیگر جهانیان می‌شود، عمده‌ترین هدف اخلاق سکولار بازاری از ظلم و تعدی به حقوق دیگران است.

## بخش اول

# رویکرد فرانکفورتی‌ها به مدرنیست (نظریه انتقادی)

در زمانی که در سال ۱۹۲۳ جورج لوکاخ کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی را منتشر کرد در آلمان جمهوری وایمار موسسه پژوهش‌های اجتماعی وابسته به دانشگاه فرانکفورت به فلیکس ویل فرزند بازرگان ثروتمندی بود که در تابستان ۱۹۲۳ نخستین محفل هفتگی مارکیستی را تشکیل داده بود. لوکاخ و کارل کرش، پولاک، ویتفولگ در زمره شرکت کنندگان آن بودند و بخش بزرگی از بحث‌ها مطرح شده در کتاب مارکسیم و فلسفه اثر کارل کرش (۲) محصول این دوره بود.

شارحان اصلی و نقد مدرن را باید در مکتب فرانکفورت جستجو کرد. که با بهره‌گیری از زحمات مارکس علیه از خودبیگانگی و تهاجمات ماکس و برعلیه خرد ابزاری و به سنجش و نقد پرداختند اندیشمندان این مکتب شکست جنبش کارگری و پیروزی فاشیسم در اروپا را نشانه‌ای از زوال مارکسیم و نیاز به بازسازی آن را از راه بازگشت به فلسفه هگل می‌دانستند مارکسیم فرانکفورتی بازخوانی و یک باز تعریفی از اندیشه‌های مارکس بود در واقع آنها نظریات مارکس را اصلاح کردند. مارکس اذعان می‌کرد که کارگر وقتی به آگاهی طبقاتی برسد انقلاب می‌شود در صورتی که

این‌ها اولاً یعنی فرانکفورتی‌ها اذعان می‌کردند که کارگر فعلی با آنچه مارکس می‌گفته تفاوت دارد و در واقع آنها بیشتر بعد روینا توجه داشتند و از تک بعدی بودن نظریاتی که مارکس داده بود انتقاد کردند. که در ادامه به آن باز می‌گردیم.

فرانکفورتی‌ها به تقلید از پدر معنوی خود یعنی لوکاچ به نقد فرهنگ و نقد جامعه توده وار مبادرت ورزیدند، آنان به بحران تمدن اندیشیدند و این چنین تاریخ پیش از پس مدرنیسم شروع شد. اندیشمندان این مکتب در حوزه‌های مختلف دانش فلسفی - اجتماعی وارد شدند. نقد پوزیتیویسم به عنوان نظریه شناخت و فلسفه علم، نقد تکنولوژی، آگاهی تکنولوژی توجه به حوزه فرهنگ، بویژه موسیقی، تاکید بر نیروی بالقوه ویرانگر معطوف به آزادی، استفاده از روانکاری و نظریه زیبایی شناسی به کارگیری روش دیالکتیکی، تاکید بر نقد ایدئولوژی به عنوان عامل مهم در فرایند رهایی‌بررسی ریشه‌های توتالیناریسم، ظهور شخصیت اقتدار طلب تبار شناسی خرد، تاکید بر خود ویرانگر بودند روشنفکری، توجه به فرد به عنوان کانون اندیشه عمل تاثیر بر رهایی، نفی هرگونه برداشت از علم جامعه، و علم تاریخ، تلاش برای تدوین معرفت شناسی و روش شناسی جایگزین برای نظریه اجتماعی، نقد جریان علم زده شدن بن بست و رویکرد مبتنی بر مهندسی اجتماعی، کشف ارتباط میان سرکوب و مضاعف جنسی و آثار نسل اول مکتب فرانکفورت است اما مسائلی چون فاعل انقلابی، عمل سیاسی، بین کسانی چون آدرنو، هور کهالمر، مارکوزه و والتر بنیامین اختلاف بوجود آورد. متفکران برجسته این مکتب عبارتند از ماکس هور کهایمر، آدرنو، هربرت مارکوزه البرت ولمر، والتر بنیامین، فرید ریش پولوک، و هابرماس که از رهبران برجسته نسل دوم فرانکفورتی‌هاست. اعضای موسسه به رهبری ماکس هور کهایمر به منظور آن که توان فکری بیشتری برای استدلال‌های نیرومندتر به مقابله با معضلات ناشی از ظهور شرایط سیاسی اجتماعی جدید بر خیزند عمده تلاش خود را معطوف به دو نکته اساسی کردند.

۱. تجدیدنظر در مفهوم نقد مارکسی از نظام سرمایه‌داری

۲. بازنگری در نظریه انقلاب مارکس

## فصل اول

# نظریه انتقادی

مفهوم نظریه انتقادی در سال ۱۹۳۷ باب شد. نظریه انتقادی در برخورد با مسائل جوامع معاصر نوعی رویکرد چند رشته‌ای ارائه می‌کند، که آینده‌ای از چشم اندازه‌های مختلف در حوزه‌های تاریخ و اقتصاد سیاسی جامعه‌شناسی، نظریه فرهنگی، علوم سیاسی، انسان‌شناسی، در واقع پادزهری است در برابر رویکردهای غیر انتقادی در علوم اجتماعی معاصر جایگزین و مفید به لحاظ نارکارآمد تر و مناسب و بجای رویکردهای مدروز.

رویکردهای نظیر اگزنسیالیسم، پدیدارشناسی، پاساختارگرایی، پست مدرنیسم و نیز روایت‌های مختلف از ایده‌آلیسم اومانستی که به صورت مرتب به خورد خلاق داده می‌شود.

نظریه انتقادی که ملهم از سنت دیالکتیکی هگل و مارکس است. همواره در جریان بازنگری و افت و خیز قرار دارد. مکتب فرانکفورت به تدوین و ارائه بازنگری که خود را صرف مشاهده و بررسی جهان در شکل تجربی آن محدود و قانع ساخت بلکه به شیوه مارکس جوان و مارکس دست نوشته‌های اولیه یا مارکس سرمایه، اقدام به ارزیابی عقلانیت نهاده‌های اجتماعی بر حسب برداشتی از نیازهای انسانی نمود.

با این حال فرانکفورتی‌ها نیز مانند مارکس مفهوم طبیعت یا سرشت انسانی را قبول نداشتند و آن را رد کردند با این حال در سنت مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی با پروژه فلسفی سروکار دارد که هدف آن نشان دادن این است که جامعه چیست، وضع مطلوب جامعه مهم است. آیا ما برای بهتر

اندیشیدن زندگی می‌کنیم یا برای بهتر زندگی کردن می‌اندیشیم آیا زندگی می‌کنیم برای آنکه بهتر فکر کنیم یا فکر می‌کنیم برای آن که بهتر زندگی کنیم.

یوسف ابادری در کتاب خرد جامعه‌شناسی معتقد است که نقطه آغاز فلسفه انتقادی این است که آخرین تحقیقات و کلیه نظریه‌های خاص [فلسفه انتقادی، مارکسیسم] را ابطال کرده باشد باز هم نباید آن را ابطال کنیم.

یورگن پابرماس از رهبران اخیر مکتب فرانکفورت بود که نظریه انتقادی را ارائه کرد.

مکتب فرانکفورت بعد از وقایع دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ که همزمان با مرگ آدرنو و هورکه‌هایمر بود از داخل دچار تغییر و پارادایم شد و نسل دوم فرانکفورتی‌ها این مکتب را با فضا‌های جدید آشنا کرد که شاخص‌ترین این رهبران هابرماس است که در ادامه به آن باز می‌گردیم. بازنشسته شدن او به سال ۱۹۹۴ نشانه‌ای است بر پایه سلطه نسل سوم فرانکفورتی‌ها به جهت دیگری هدایت می‌کند که شخصی است بنام اکسل هانت.

طرفداران نظریه انتقادی برآنند که مارکسیسم را بر سوی ذهنی‌گرایی جهت دهند. آنها می‌گویند توجه صرف به مسائل زیربنایی و اقتصادی مارکسیست را دچار کج‌فهمی و بی‌توجهی به مسائل فرهنگی کرده است.

## رویکرد فرانکفورتی‌ها به مدرنیست

آدرنو و هورکه‌هایمر در دیالکتیک روشنگری رویکردی جامعه‌شناختی به مدرنیست داشتند و ریشه مدرنیست را نه در انقلاب کپرنیکی بلکه با اعتقاد به محوریت سوژه بررسی کردند. این نظر در جریان رمانتیسم دیرپای آلمان به ویژه وجه فلسفی آن در ایده پدیدارشناسی کانتی مطرح بود تجربه‌گرایی کانتی یک رویکرد معرفت‌شناسانه داشت نه تجربه‌گرایی وجود‌شناسانه مدرنیته مرحله‌ای از تاریخ است که در آن سوژه آشکارا خود را به طور کامل و مستقل در برابر اثره طبیعت تجربه می‌کند. مدرنیته مرحله ظهور سوژه مستقل و خودمحوری است که در سایه فعالیت مایه‌ها

دیالکتیک خویش ایزه را خلق می‌کند. مدرنیته سوژه محور با تمایز ۳ حوزه دانش زیبایی شناسی و اخلاقیات بهره‌برداری از ابژه طبیعت در جهت رفع نیازهای بشری، تجسم بخشیدن به طبیعت در هنر خلاق انسانی برای رهایی انسان برای عناصر مدرنیسم است.

## متغیرهای مفهومی

ولی قبل از این که به نظرات اصحاب فرانکفورت در ادامه پیردازیم باید به چند متغیر پیردازیم. که خوب تا حدودی آشنا شویم.

سلطه‌گری: فرانکفورتی‌ها تعریف دقیق از مفهوم سلطه‌گری به دست نمی‌دهند. شاید آنها تعریف دقیق خود را معنای همان برداشت شعور متفاوت باشد. اگر کسانی بر من سلطه داشته باشند به نوعی قادرند مرا به انجام دادن کاری وادار کنند که می‌خواهند اگر من بر همسرم سلطه داشته باشم او مطابق میل من رفتار خواهد کرد، شخصیت و عمل او تابع زندگی من خواهد شد. فرانکفورتی‌ها به بررسی شیوه‌های که نظام به اعمال و فشار دست قرار دادن، فریب مردم، پرداخته تا باز تولید و استمرار خود را تضمین کنند.

## خردابزاری

خردابزاری مضمونی است که در کتاب دیالکتیک روشن‌گری اثر آدرنو و هورکهایمر و انسان تک ساختی مارکوزه وجود دارد. خرد ابزاری نوعی منطق اندیشه و شیوه نگاه کردن به جهان است. اصطلاح ابزاری دو بعد دارد: شیوه‌های برای دیدن جهان و شیوه‌ای برای نگاه کردن به معرفت نظری. ابزاری دیدن یعنی نگاه کردن به جهان همچون وسایل که با آنها مقاصدمان را انجام می‌دهیم.

می‌توانیم به دانش نیز همچون ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف نگاه کنیم.

## فرهنگ تک ساختی

هنگامی به تحلیل اجتماعی مستقیم‌تر می‌رسیم. آن چشم انداز تاریخی که هم اکنون ترسیم کردم باعث می‌شود در کنار نظریه پردازان فرانکفورت فضایی مشخصا نوستالژیک ایجاد شود.

غالباً آنها به گذشته طلایی می‌نگرند که دیگر وجود ندارد و هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. این گذشته طلایی مقارن با اوایل دوران سرمایه‌داری است در مقابل نفی خرد در دنیای مدرن، دروایی که از خردگرایی واقعی به شمار می‌آورند.

بخش اعظم کار فرانکفورتی‌ها حول محور فرهنگ است. با توجه به این که اعضای مکتب بر این باور نیستند که جامعه بر اثر تناقض‌های اقتصادی و ساختاری از هم گسسته شود و یکپارچگی موفقیت‌آمیز افراد به مسئله عمده تبدیل شده است روش عمده تحقق این یکپارچگی است روشن‌ترین بیان این مباحث را در کار مارکوزه در کتاب انسان تک ساختی، کتاب دیالکتیک روشنگری اثر هورگهایمر و آدرنو که حاوی تحلیلی از صنعت فرهنگ و بخصوص آدرنو که در زمینه موسیقی و فرهنگ عامه کارهای زیادی کرده‌اند. از فرهیختگان افراد عامی را در بر می‌گیرد و انسانها توانایی دارند که در جامعه مدرن از آنها گرفته شده است نظریه پردازان فرانکفورت تبیینی از آثار هنری به دست می‌دهند که بنیان اقتصادی ندارند.

با توجه به مطالب فوق الذکر از مفاهیم مورد نظر فرانکفورتی که به تشریح آنها پرداخته شد در ادامه به نظرات اندیشمندان مکتب فرانکفورت پرداخته می‌شود.



## فصل دوم

# مارکس هور کهایمر، ادرنو و مکتب فرانکفورت

مارکس هر کهایمر در سال ۱۸۹۵ در اشتوتگارت آلمان در یک خانواده ثروتمند یهودی به دنیا آمد او تنها پسر خانواده بود و در دانشگاه فرانکفورت درس خواند و پایان نامه دکتری او در موضع نقد قوه حکم کانت به اتمام رساند در سال ۱۹۲۳ ریاست موسسه را بر عهده گرفت.

رویگرد آنان در ارائه به کار بستن رشته‌های مختلف علوم اجتماعی در پروژه نظریه انتقادی طی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ ام مدون شد. اهداف این ابتکارات نظری در مقالات متعدد هور کهایمر است. از فلسفه نو ایده آلیستی و تجربه گرایی معاصر را نقد کرد. هور کهایمر از اقتصاد و روان شناسی و نظریه فرهنگی در آثارش استفاده کرد، تا چشم اندازهای تاریخی از چگونگی سازماندهی عقلانی جامعه را تحلیل کند. اما بلافاصله پس از روی کار آمدن ناسیونال سوسیال آلمان تبعید شد. و بعد از بازگشت از تبعید همراه همکار خود آدنو در پی کشف ظهور فاشیسم و استالینیسم بودند، دیالکتیک روشنگری آنان شباهت زیادی به تفکر هایدگر داشت. در این کتاب با طرح این سوال که چرا توتالیتاریسم ظهور کرد چشم اندازهای شناختی و عملی از جهان به دست می دهد و به سبب تعلق به کنترل تکنیکی اشیاء و اشخاص فقط به عقلانیت ابزاری اجازه رشد می دهد.

پوزیتویسیسم از دیدگاه مکتب فرانکفورت پیش برنده عقلانیت ابزاری بود که این موضوع به

شدت مورد انتقاد هور کهایمر و آدرنو و دیگر اعضاء قرار می گرفت.

هور کهایمر در ۳ مورد اصلی به نقد پوزیتیویسم جهان را تنها به عنوان نظریه شناخت یا فلسفه علم می پردازد بویژه در پیوند با علوم اجتماعی می پردازد.

۱. این که پوزیتیویسم با افرادفعال انسانی مانند امور واقع در چهارچوب یک طرح جبرگرایی مکانیکی برخورد می کند.

۲. پوزیتیویسم جهانی را تنها به عنوان پدیده مسلم و ملموس در عرصه تجربه در نظر میگیرد.

۳. پوزیتیویسم بین امر واقع و ارزش تمایز مطلق قائل است.

۴. هور کهایمر پوزیتیویسم را درمقابل نظریه دیالکتیک قرار می دهد که در آن واقعیات منفرد همواره در پیوندی معین با هم ظاهر می شوند و درصدد ارائه واقعیت در کلیت و تمامیت آن است.

مارکس و انگلس نظریه خود را براساس وضعیت طبقه کارگر که ضرورتاً برای رهایی مبارزه میکردند بنا نهاده بودند لیکن هور کهایمر این وضعیت طبقه کارگر را تضمین برای شناخت صحیح به شمار نمی آوردند زیرا طبقه کارگر نیز در جهان فعلی با آنچه هست تفاوت دارد.

او اهمیت زیادی را برای روشنفکران قائل است در واقع نوعی رجعت به برداشت ماقبل مارکس از فرایند تحول اجتماعی قائل بود. همانطور که اشاره شد دیالکتیک روشنگری که یکی از درخشانترین آثار هور کهایمر و آدرنو است که در سال ۱۹۴۴ پایان یافت. در این کتاب سوال اصلی این است که چرا برخلاف انتظارات روشنگری بشر به جای ورود به وضعیت انسانی در نوع جدید توحش قرار گرفته این کتاب متأثر از نقد عقلانیت ابزاری و به روایت هور کهایمر و آدرنو در این کتاب به وجوه بیانگری و پیش برنده افکار عمومی بوسیله زبان توجه کرده اند و یادآور می شوند که سلطه خردابزاری که همه چیز به سطح کالا و ارزش مبادله تنزل می یابد. زمان امکان لازم برای کشف حقیقت نمی یابد. دیگر اثر مهم آدرنو و هور کهایمر به تعبیر استوارت هیوز کتاب شخصیت اقتدار طلب آخرین اثر عمده آنان به شمار می رود. این کتاب پس از انتشار دیالکتیک روشنگری آغاز و در سال ۱۹۵۰

پایان یافت در مورد پیدایش جامعه توده‌ای که عملاً در آلمان با آن روبرو شده بود معتقد شد که در آمریکا و جهان غرب نوعی استعداد فاشیسمی وجود دارد. استعداد فاشیسمی در گرو توده‌ای شدن جامعه و نفوذپذیری توده‌ها تحت شرایطی که همانند مباحثی است که در توتالیتاریسم بوجود آمده اما فقط به وجه خاص یعنی صنعت فرهنگ اشاره می‌شود. صنعت فرهنگ اشاره به فرهنگ توده‌ای مردم دارد که با استفاده از فناوری و امکانات مدرنیسم ساخته و عرضه می‌شود. صنعت فرهنگ به عنوان یکی از ویژگیهای عصر سلطهٔ عقلانیت ابزاری است که در عصر سرمایه‌داری متاخر با تلفیق فرهنگ و سرگرمی و بازی فرهنگ توده‌ای منحنی بوجود آمده است. کارکرد اصلی صنعت فرهنگی در عصر سرمایه‌داری پیشرفته از میان برداشتن هرگونه امکان مخالفتی اساسی با ساخت سلطه مستقر است. و جامعه‌ای که هرگونه نیروی رهایی بخش را از دست داده است.

ذکر این نکته الزامی است که دیالکتیک روشنگری که همراه آدرنو تالیف کرد درصدد ارائه تصمیم نظری و تاریخی در نقد روشنگری است که در پدیدار شناسی روح هگل موجود است ادعای اصلی آنها این است که اسطورهٔ متکی از خرد روشنگری و ابزاری بوده است تلاش در جهت کنترل طبیعی سرکش و نقد روشنگری از اسطورهٔ و پندارهای موهوم که خود صورت اسطوره گون هستند و منظور آدرنو و هورکه‌هایمر از عبارت آخر جهان مدرن و سرخورده که تحت سیطرهٔ افسون قرار دارند. که افراد را در درون سیستم تبدیل به آدمهای پوچ کرده است.

عقلانیت ابزاری به عنوان عقلانیت اقتصادی سرمایه‌داری از طریق صنعت فرهنگی مشابه درک پوزیتیویستی از علم در جهان سسیطره یافته‌اند. از آنجا که عقلانیت ابزاری جزئی از خرد است لیکن سعی دارد تمام خرد باشد.

هورکه‌هایمر معتقد است که در طول تاریخ دین و اسطوره و فلسفه هر کدام تعبیر از خرد عینی ارائه داده‌اند که آنهم اخیراً توسط خرد ذهنی در محاق افتاده است. آنها معتقدند که عقلانی سازی عصر روشنگری به عقلانیت ابزاری محض و شکل جدیدی از اسطوره سازی تنزل یافته است.

در نوشته‌های آدرنو و هورکه‌هایمر دو اصلاح اساسی به چشم می‌خورد و در مقابل هم هستند. عقل همیشه تحسین می‌شود و پوزیتیویسم تحقیر.

آدرنو و هور کهایمر عقل ابزاری که نتیجه دروان روشنگری و انقلاب صنعتی است را باعث تمامی مشکلات انسانها می‌دانند آدرنو نقش آدرنو در تشکیل مکتب نظریه انتقادی تاریک و مبهم است.

فیلسوف موسیقی دان و نظریه پرداز اجتماعی معمار فلسفی تداوم فرانکفورتی هاست. رساله دکتری او پیرامون پدیدار شناسی آدموند هومول است. او اندیشه تئوری تاریخ یا علم تاریخ را در اندیشه مارکس به شمار می‌رود را رد می‌کرد. مضمون‌های اصلی آن علاوه بر موارد فوق:

۱. نقد اگزسیتالیسم به عنوان خیانت به عینیت بواسطه تغییر عناصر وجودی به مقوله‌های انتزاعی

۲. قرائت جهان اجتماعی به عنوان امری شیء شده یعنی جهان تو در آن نهادهای رسمی ذهنیت ناظر بر افراد می‌گیرند.

۳. تلاش برای عینیت بخشی تاریخی و ماده گرایانه نگرشی‌های الهیات و دینی

پروژه روشنگری در بردارنده فکر عقلانیت جهان شمول است

آدرنو اعتقاد دارد رهایی توام با خشونت نباید باشد. آدرنو نگرش فلسفی اولیه خود را با دیالکتیک منفی خواند که منظور آن نقد هرگونه دیدگاه فلسفی و نظریه اجتماعی به عنوان اساس تفکر آدمی بود. اساسی‌ترین مفهوم اندیشه آدرنو مفهوم همدیگر شدن فرایند شی‌گونگی است که از هرگونه جنبش و اندیشه رهایی در جامعه سرمایه‌داری جلوگیری می‌کند.

آدرنو و هور کهایمر و مارکوزه از عقلانی شدن سخن می‌گویند پدیده‌های مانند سلطه سیاسی و اداری از طریق تکنیک‌های سازمانی کارآمدتر نظیر نهادهایی مانند کارخانه، ارتش، بوروکراسی، مدرس، فرهنگ سازی توضیح می‌دهند.

آدرنو و هور کهایمر در دیالکتیک روشنگری برآنند که دو عنصر سازنده عقل گرایی فرهنگی وبر یعنی ارزش خود این بینش طبیعت و فرهنگ مانند الجمع‌اند.

## فصل سوم

# هربرت مارکوزه و مکتب فرانکفورت آلمانی

هربرت مارکوزه = مفسر مارکسیست همگی اندیشمند دهه ۷۰-۶۰ او شاگرد هایدگر است در برلن متولد شد و در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد در سال ۱۹۱۹ از سال ۱۹۲۳ همزمان با روی کار آمدن نازی‌ها در آلمان با درجه دکتری در رشته فلسفه به پایان رساند به فلسفه یونانیان بویژه ارسطو ارج می‌نهاد. فلسفه دکارت را مهم می‌شمرد.

آثار او از جمله خرد و انقلاب و مارکسیم در شوروی، انسان تک ساحتی، گفتاری درباره رهایی بعد زیبایی‌شناسی، عشق و تمدن می‌توان نام برد.

دو نظریات مارکس را بازسازی کرد مارکوزه از نویسندگان و پرنفوذترین اعضای مکتب فرانکفورت است که بعضی مارکسیت‌ها آثار او را کمکی به توسعه‌ی خود مارکسیم داشتند. آثار مکتب که شدیداً از هگل تاثیر پذیرفته بود در چهارچوب بعضی مفاهیم ادامه‌ی سنت مارکس محسوب می‌شد. و به نظر او سوسیالیسم در واقع نظریه‌ای درباره خواسته‌های راستین است وظیفه کارگر و حزب کمونیست در این میان تنها ابزارهایی هستند و از خود اصالتی ندارند.

به نظر مارکوزه به طور کلی فلسفه ایده آلیستی و بعد انقلابی و جوهره اندیشه هگل نادیده گرفته است و انقلاب راستین انقلابی است که خواسته‌های راستین آدمی تحقق یابد. چنین تحولی تنها از راه انقلاب است و یکی از ویژگیهای اندیشه مارکوزه بهره‌گیری از روانکاوی فروید به منظرو تکمیل و رفع نارسایی مارکسیم است او در کتاب عشق و تمدن آشکار می‌کند نارسایی مارکسیم به

نظر مارکوزه بویژه مربوط به ناتوانی‌های طبقه کارگر صنعتی از حیث کسب آگاهی انقلابی لازم برای گذار به سوسیالیسم است.

از نظر مارکوزه شکل آگاهی کارگران لزوماً با تغییرات مادی همراه نیست مثلاً در بحران غرب سال ۱۹۲۹ همه شرایط عینی لازم برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیستی پیدا شده بود ولی کارگر آمادگی ذهنی لازم برای تحول را نداشت نوع آگاهی خود مانع تحول بود.

مارکوزه عموماً با کتاب انسان تک ساحتی معروف است که به نقد جامعه معاصر آمریکا می‌پردازد. انسان تک ساحتی را انسان تنیده شده در نظام تکنولوژی و سرمایه‌داری می‌داند که این انسان در نظام مصرفی است و از طرفی در یک نظام تونالیتز برای او بوجود آمده که هرگونه انتقاد از او سلب شده است. در این کتاب تحول و دگرگونی در جامعه را در گروه کارگران و کشاورزان نمی‌بیند. زیرا آنها در نظام تکنولوژی مستهلک شده اند و به خاطر افزایش دستمز راضی هستند در چنین شرایطی رسالت تغییر و دگرگونی در جامعه را متوجه طبقه متوسط، روشنفکران، دانشجویان می‌داند. نفوذ مارکوزه بویژه در جنبش‌های دانشجویی مه ۱۹۶۸ به خوبی آشکار است.

مارکوزه در این اندیشه بود که تناقض میان زندگی واقعی و زندگی‌های که ثروت موجود را امکان پذیر کرده است می‌تواند کانونی برای نارضایتی باشد.

به طور مثال برای دولت‌های غربی امکان این بود که به شهروندان خود خدمات بهداشتی مجانی بدهند ولی آنها این ثروت را در راه گسترش تسلیحات یا تولید ۲۳ نوع مارک مختلف پودر لباسشویی صرف می‌کردند. خدمات بهداشتی وجود نداشت و یا با محدودیت‌های مواجه بود و جرقه لازم برای بیدار شدن انسان در نظام تکنولوژیک را از سوی روشنفکران و گروه‌های اقلیت می‌دانست و نفوذ او در دهه ۶۰ مهم بود. جنگ ویتنام و جنبش حقوق مدنی و طغیان دانشجویان در تایید این نظر بود.

مارکوزه اذعان می‌کند در شرایط تحول و گذر انتقال در مسیر تحولات از اهمیت زیربنایی کاسته می‌شود و اهمیت روبنایی بیشتر می‌شود.

به هر حال مارکوزه در پردازش آموزه‌های مکتب فرانکفورت به گونه‌ای عصیانگرانه نقش بسزایی داشت و به تعبیر عنایت وی همزمان خشم مدافعان وضع موجود غرب را که او را پیامبر تازه نهضت چپ می‌دانستند برانگیخته و هم احزاب رسمی کمونیست با توجه به انتقادهای او از جامعه شوروی، او را طرفدار تجدیدنظر دانستند.

## فصل چهارم

# هابرماس و مکتب فرانکفورت

یورگن هابرماس در تاریخ هجدهم ژوئن ۱۹۲۹ در شهر دو سلدرف «شمال رودخانه راین» بدنیا آمد. پدرش رئیس دفتر صنعت و تجارت شهر بود و روند تکوین شخصیت وی بیشتر در متن شرایط سیاسی اجتماعی جامعه آلمان قرار گرفت و همانند سایر روشنفکران آلمانی ظهور و سقوط فاشیسم را تجربه کرد. او تحصیلات خود را در گوتینگن شروع کرد و در همان حال کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاخ را در سال ۱۹۵۴ رساله دکتری خود را تحت عنوان مطلق و تاریخ در بررسی تضاد بین مطلق و تاریخ در اندیشه شلینگ به پایان برد.

در خلال سالهای ۵۶-۱۹۵۹ دستیار آدرنو در موسسه تحقیقات اجتماعی شد و در همین رابطه اولین اثر عمده خود یعنی تحول ساختاری در حوزه عمومی را در سال ۱۹۶۲ تالیف نمود.

هابرماس بزرگترین نظریه پرداز اجتماعی معاصر است که بعد از آدرنو و هورگهایمر رهبری هدایت مکتب فرانکفورت را برعهده دارد و به عنوان فعالترین نماینده نسل دوم فرانکفورتی‌ها است. یورگن هابرماس درباره گفتمانی نظریه انتقادی به سمت هرمنونیک گادامر، نظریه سیستم‌ها و کارکردگرایی ساختاری علوم اجتماعی تجربی، فلسفه تحلیل زبانی، مفاهیم و علایق بشری، قطب‌های اصلی تقابل، معرفت، عقلانیت و گفتمان، بحران مشروعیت، وضعیت کلامی آرمانی به بحث می‌پردازد. و نظریه‌های بدیهی را ارائه می‌دهد. هابرماس مفاهیم و علایق بشری را به ۳ دسته علایق فنی، علایق عملی، علایق رهایی بخش یا معطوف به رهایی با ابزار سازماندهی اجتماعی به کار یا



کنش ابزاری، ارتباط زبانی و قدرت و مناسبات مبتنی بر سلطه و انتقاد و شناخت را به ابزاری، عملی و انتقادی، اشکال خاص علوم سازمان یافته را به علوم تجربی - تحلیلی و علوم تاریخی - هرمنوتیکی و قطب‌های اصلی تقابل را مبتنی بر روش‌شناسی علوم و علایق فنی و هرمنوتیک در روش‌شناسی علوم مبتنی بر علایق عملی و در نهایت معرفت را به دو دسته تقسیم می‌کند.

طریق اول دخالت و درگیری و دسته دوم را به بازسازی و تامل.

او حاصل مطالعات خود را در قالب نظریه کنش ارتباطی با عمل تفاهمی جمع‌بندی میکند که براساس سنت مارکس و بر نظریه انتقادی کلاسیک استوار است.

نسل سوم فرانکفورتی‌ها که شاگرد هابرماس است و میراث‌دار نظریه نو انتقادی است کسی نیست جز اکسل هانت.

هابرماس در اساس مدرنیسم، طرح ناتمام می‌دانست که لازم بود عقلانیت ارتباطی تقویت شود تا بتوان در مقابل جنبه منفی عقلانیت ابزاری ایستادگی کرد. او یکی از منتقدان پست مدرن است که در تقابل با فوکو و لیوتار قرار می‌گیرد.

او دلیل بدبینی نسل اول فرانکفورت را در هم آمیختگی عقلانیت نظام با عقلانیت کنش‌تی می‌داند. عقلانیت نظام همان عقلانیت ابزاری است که به نظر طرفداران مکتب فرانکفورت وجه بارز آن در فلسفه یوزیتویستی یا تحصلی است در حالی که عقلانیت کنشی اجازه می‌دهد انسانها همچون فاعلان آگاه با هم در تماس باشند و به کنش بپردازند هابرماس برخی از عناصر کلیدی مارکس را مانند نظریه ارزش را به کنار می‌نهد. نظریه ارزش مارکس عملاً به طرح تضاد طبقاتی منجر می‌شد از دیدگاه مارکسیسم کلاسیک جزء جدایی‌ناپذیر مارکسیسم به شمار می‌رفت و مارکسیسم هابرماس نوعی مارکسیسم انسان‌گرا بود. هابرماس مایل بود در بازسازی مارکسیسم به جای توجه به نیروهای تولیدی و نسبت آنان با مناسبات تولیدی به آزادسازی عقل از چنگال اشکال باز تولید بپردازد. بنابراین هابرماس به جای نقد اقتصاد سیاسی به نقد عقل ابزاری پرداخت و حملات خود را همانند اعضای دیگر فرانکفورت متوجه فلسفه پوزیتویسم یا فلسفه تحصلی کرد. این نقادی ویژگی اصلی نوشته‌های هابرماس در دهه ۶۰ است.